

میدان ژاله؛ اوج زورآزمایی یک دولت سلطانی

۲۱ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۳۱

ناکارآمدی در وجوه دیگر دولت باعث می‌گردد تا دولت با استفاده از چهره اجبار، نظم سیستم را حفظ کند. عدم برآورده کردن خواسته‌های سیاسی مردم، نقصان در ایجاد خواسته‌های رفاهی مردم از جمله مواردی است که باعث شورش و طغیان علیه حکومت می‌شود.

محمد رادمرد؛

۱. زور و اجبار آخرین چهره‌ای است که حکومت از خود نشان می‌دهد. این چهره ذاتاً از آن رو وجود دارد که نظم و امنیت در کشور برقرار باشد و در سایه آن ثبات سیاسی و اقتصادی ممکن گردد. بنابراین اگرچه مردم عمدتاً از این چهره‌ی دولت‌ها هراس دارند؛ اما در واقع این چهره مکانیسمی برای دوام و حفظ تعادل در جامعه است. بنابراین از منظر و رویکرد سیستمی، دولت با این چهره خود همچون چهره‌های دیگر به حفظ تعادل سیستم کمک می‌کند؛ اما گاهی دولت از آن رو از چهره‌ی اجبار استفاده می‌کند که اختلالاتی که خود در سیستم ایجاد نموده را جبران نماید و تعادل را به نظام بازگرداند. به عبارت دیگر ناکارآمدی در وجوه دیگر دولت باعث می‌گردد تا دولت با استفاده از چهره اجبار، نظم سیستم را حفظ کند. عدم برآورده کردن خواسته‌های سیاسی مردم، نقصان در ایجاد خواسته‌های رفاهی مردم از جمله مواردی است که باعث شورش و طغیان علیه حکومت می‌شود. یک حکومت پویا با بازتولید کار ویژه‌های خود به تدریج به خواسته‌های مردم پاسخ می‌گوید و بدین وسیله به حفظ نظام سیاسی می‌پردازد. در واقع برای تعادل در نظام باید میان درونداها و برونداها و انطباق و هماهنگی وجود داشته باشد. اما اگر حکومت شخصی و نظام سیاسی مبتنی بر فرد باشد، توجه به نیازهای رفاهی و فراتر از آن سیاسی مردم ممکن است مناقشه‌آمیز بنماید. مهم‌تر از همه اینکه اینچنین حکومتی در میان مردم هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد. به همین دلیل میان ارزش‌های آنان و حکومت تطابق وجود ندارد. از این رو رابطه میان تقاضاها و خروجی‌های نظام یکسان نبوده و برقراری مجدد تعادل، سخت و چه بسا کاری نشدنی است. از آنجا که شاه یا سلطان تمایلی به از دست دادن قدرت ندارد و بنابراین تمایلی به برآوردن خواسته‌های سیاسی مردم نیز نیست، حکومت ناچار است از چهره اجبار برای آرام کردن فضا سود بجوید. حکومت پهلوی دوم از جمله حکومت‌های مبتنی بر فرد بود که توان برآوردن خواسته‌های سیاسی مردم را نداشت. از این رو، ناچار بود از طریق سرکوب به برقراری حفظ و تعادل سیاسی در کشور بپردازد. همانطور که گفته شد، استفاده از سرکوب به عنوان آخرین راه یک حکومت در برقراری نظم است. تکرار استفاده از آن، به معنی بی‌اثر کردن این شیوه است. در حکومت پهلوی رابطه میان تقاضاها و خروجی نظام یکسان نبود. حکومت تمایلی به مشارکت مردم در صحنه سیاسی نداشت؛ عمده باورها و اعتقاد دینی مردم

را باعث عقب ماندگی می دانست، بنابراین بین ارزش های حکومت و مردم انطباق وجود نداشت و از این رو خود را همیشه در برابر مردم قرار می داد. تلاش برای استفاده از سرکوب قیام های به حقی چون ۱۵ خرداد، باعث برجسته شدن چهره خشن حکومت شده بود. ۲. اینکه دولت پهلوی دوم، دولت سلطانی است یا دولت مطلقه؛ بحثی است که در میان عالمان سیاسی و اجتماعی ایران بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد. اما نکته حائز اهمیت اینکه دولت مطلقه از کارویژه های خاصی برخوردار است. این دولت در فرآیند دولت-ملت سازی وظایف متعددی برعهده دارد که عمده این موارد از سوی دولت های پهلوی اول و دوم به سرانجام نرسید. از این روست که همایون کاتوزیان از مدرن سازی دولت پهلوی به کنایه به «شبه مدرنیسم» یاد می کند. [۱] حکومت شاه شخصی بود و در آن به نیازهای سیاسی مردم ممکن نبود. بنابراین این حکومت از مشروعیت برخوردار نبود. یعنی میان ارزش های مردم و حکومت تطابق وجود نداشت. از این رو رابطه میان تقاضاها و خروجی های نظام یکسان نبوده و برقراری مجدد تعادل، سخت و چه بسا کاری نشدنی بود. دولت سلطانی بر اساس دولت «پاتریمونیا» و در قیاس با آن معنا یافته است. در واقع دولت سلطانی برخلاف دولت پاتریمونیا، بیش از سنت ها و در درجه اول بر استبداد حاکم تأکید دارد. خودکامگی و عدم رعایت حقوق طبیعی افراد را می توان وجه تمایز این دولت و دولت مطلقه دانست. از این رو به نظر می رسد که مفهوم دولت سلطانی تا حد زیادی درباره دولت پهلوی دوم سازگار باشد. آن چنان که هوشنگ شهبابی نیز در اثر خود «نظام های سلطانی» در کنار دول کشورهای مختلف، به پهلوی نیز می پردازد. [۲] به نظر می رسد دولت سلطانی در دنیای جدید برخی از خصیصه های دولت مدرن را عاریه گرفته است. شاید بتوان گفت مهمترین این خصیصه ها ارتشی سرکوبگر است. از این روست که ما شاهد آنیم که محمدرضا پهلوی در پی آن بود که یکی از مدرن ترین و مجهزترین ارتش های دنیا را آماده سازد. از سوی دیگر در حکومت پهلوی تلاش می شد تا به هر قیمت وفاداری ارتش برای شخص شاه حفظ شود. نتایج این نوسازی، حضور دولتی است که چهره اجبار آن بیش از چهره های دیگر اهمیت دارد. بنابراین، دیگر چهره ی اجبار نظم سیاسی حکومت پهلوی آخرین چهره نظام سیاسی محسوب نمی شود؛ بلکه به عنوان اولین و مهمترین چهره ی این نظام سیاسی به حساب می آید. طبیعی است که دولت سلطانی محمدرضا پهلوی نمی توانست آن گونه که به ارتش مدرن مجهز بود به سیاست نیز مجهز باشد. سیاست در دیدگاه سیستمی به معنی «توزیع اقتدارآمیز ارزش ها» معنا می یابد؛ تعریفی که با واقعیت های عصر پهلوی منطبق نیست. ۳. واقعه میدان ژاله نمودی از نوع مواجهه یک دولت سلطانی با مردم خود بود. اینکه مردم از حکومت نظامی مطلع نبودند و به خیابان آمدند و مسائلی از این دست، در درجه دوم و سوم قرار می گیرند. در این واقعه، رژیم که در کسب مشروعیت و برآوردن نیازهای سیاسی، اجتماعی و شاید حتی اقتصادی مردم ناکام مانده بود، اقدام به سرکوب آنان نمود؛ سرکوب به قصد کوتاه آمدن مردم از خواسته هایشان. این نشان می داد که دولت پهلوی غیر از سرکوب بنیانی ندارد و از آنجا که نمی تواند به توزیع عادلانه ارزش ها در تمام اقشار و طبقات جامعه به شکلی هدفمند و برابر اقدام کند و خواسته های مردم را برای مشارکت در حکومت برتباد، به سرکوب آنان اقدام می کند. همچنان که به جریان های دینی به عنوان گروه های مرتجع می نگرد. ۱۷ شهریور بسیاری از مردم برای طرح خواسته های سیاسی خود به خیابان ها آمده بودند، اما با واکنش سنگین حکومتی مواجه شدند که توان برآوردن خواسته های مردم خود را نداشت. تکرار در استفاده از چهره اجبار باعث شد تا رخداد عظیم انقلاب اسلامی روی بدهد. (*پی نوشت ها:

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۰۶۹۹/سلطانی-دولت-یک-زور-آزمایی-اوج-ژاله-میدان/>